

فرهنگ واژگان تبری

علی تقوی (عضو هیئت علمی فرهنگستان هنر)

نصری اشرفی، جهانگیر و همکاران، ۱۳۸۱، فرهنگ واژگان تبری، احیاء کتاب، تهران، ۵ ج، ۵۹۴ صفحه.

۱. مقدمه

زبان تبری یکی از غنی‌ترین زبان‌های ایرانی است که در طی سده‌های متمادی به حیات خود ادامه داده و آثاری نیز به این زبان به نگارش درآمده است. با تمام این اوصاف، تاکنون آن‌گونه که باید و ضرورت دارد به این زبان توجه جدی نشده است. یکی از قدیم‌ترین پژوهش‌های برجای‌مانده در حوزه زبان تبری، نصاب تبری (۱۲۶۴ق) از امیر تیمور قاجار، شاعر معاصر محمدشاه قاجار است. در این منظومه، شاعر با تمهیدات خاصی که فراهم آورده، معادل فارسی برخی از واژه‌های تبری پرکاربرد را به‌دست داده است. این کتاب به همت دکتر صادق کیا، به‌عنوان رساله دکتري ایشان تصحيح و منتشر شده است. کیا با دانشی که در گویش‌های ایرانی و زبان و ادبیات فارسی داشت، مقدمات و حواشی ارزشمندی بر کتاب فراهم آورد و آن را با نام واژه‌نامه تبری منتشر کرد. او در واژه‌نامه‌ای که

برای کتاب فراهم آورد، بر پایه واژه‌های مندرج در نصاب تبری و با افزودن واژه‌های تبری دیگر به آنها، بیش از ۸۵۰ واژه تبری را به فارسی معنی و شرح کرده است. یکی از کارهای مهم او در این واژه‌نامه که در پژوهش‌های بعدی کمتر تکرار شده است، ریشه‌یابی واژه‌های تبری است. کیا در برابر هر مدخل از واژه‌های تبری، هم‌ریشه‌های آن را در زبان فارسی و سپس تا حد امکان در زبان‌های پهلوی، سغدی، فارسی باستان و اوستایی و گاه از زبان سنسکریت آورده است. البته در چاپی از دیوان امیر پازواری که به تصحیح و کوشش بامداد جویباری منتشر شده است، نصاب تبری و واژه‌نامه تبری که دکتر کیا فراهم آورده است، بدون ذکر مأخذ و با اندک دخل و تصرفی و اضافه کردن مداخلی به آن بازنشر شده است.

در چند دهه اخیر نیز چند فرهنگ واژگان تبری تدوین و تألیف شده است که می‌توان از فرهنگ مازندرانی نوشته اسماعیل مهجوری، واژه‌نامه مازندرانی تألیف محمدباقر نجف‌زاده بارفروش و واژه‌نامه و واژه‌نمای کنزالاسرار مازندرانی تألیف گیتی شکری نام برد. در هریک از این دست منابعی که برشمرده شد، فقط بخشی از واژه‌های تبری گردآوری و معنی‌گذاری شده است. در این میان، جامع‌ترین کار منتشرشده، کتاب فرهنگ واژگان تبری است که به کوشش جهانگیر نصری اشرفی و جمعی از دیگر پژوهشگران در انتشارات احیاء کتاب به سال ۱۳۸۱ منتشر شده است. در جستار حاضر به‌دستاویز نقد و تحلیل این اثر، پاره‌ای ملاحظات و پیشنهادها درباره واژه‌ها و ترکیبات تبری بیان می‌شود.

۲. معرفی فرهنگ واژگان تبری

مؤلفان فرهنگ واژگان تبری، دوازده لهجه متفاوت را برحسب مناطق متفاوت رواج زبان تبری در مازندران و استان‌های هم‌جوار آن، شناسایی و نسبت به استخراج و یادداشت واژه‌های تبری اقدام کردند. این مناطق عبارت‌اند از: استارآباد شرقی، استارآباد غربی، بهشهر و هزارجریب، ساری و هزارجریب، سوادکوه و قائم‌شهر، بندپی و بابل، لاریجان‌ات و آمل، نور و نوشهر، عباس‌آباد و چالوس، تنکابن مرکزی، دماوند و قصران باستانی، گیلان شرقی. این کتاب در پنج مجلد تدوین و تألیف شده است. صفحات آغازین جلد اول شامل

مقدماتی در معرفی مؤلفان و پژوهشگران همکار و روش تدوین و تألیف کتاب است که کمی به اطناب گراییده است. بخش عمده‌ای از مجلد چهارم نیز در بردارنده فرهنگ گزیده فارسی به تبری و نمایه‌های گوناگون به تفکیک در موضوعات متفاوت همچون موسیقی، پارچه‌بافی، انواع پرندگان، خزندگان، غذاهای بومی، گیاهان، بازی‌ها و نمایش‌های بومی و اعلام جای‌های قدیمی در شهرهای مازندران است. در مجلد پنجم، پاره‌ای از مقالات پژوهشی و تحقیقاتی درباره زبان و دستور زبان تبری و وجه تسمیه برخی واژه‌های تبری در حوزه‌های گوناگون درج شده است.

چند عامل مهم کار نگارش و تدوین فرهنگ واژگان تبری را دشوار می‌سازد: نخستین عامل، تنوع گویش‌ها و لهجه‌ها در مناطق متفاوت است. بخشی از این تنوع گویش‌ها بر اثر روند طبیعی دگرگونی و تغییرات زبانی در گستره پهناور رواج زبان تبری حسب نیازهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اوضاع خاص هر منطقه است و بخشی دیگر در اثر مهاجرت اقوام گوناگون ایرانی و غیرایرانی به سرزمین‌های شمال رشته‌کوه‌های البرز و مراودات فرهنگی و زبانی مردم این سرزمین با مردم دیگر نواحی صورت گرفته است. عامل دیگر، از بین رفتن بخش عمده‌ای از متون مکتوب زبان تبری است که اکنون جز نام و آوازه‌ای یا بخش‌هایی مختصر از آنها به دست ما نرسیده است. بخش عمده‌ای از این متون را دکتر کیا در کتاب واژه‌نامه تبری معرفی و بررسی کرده است و ما را از معرفی مجدد بی‌نیاز می‌سازد (نک: کیا ۱۳۲۷: ۱۰-۲۱). بی‌گمان اگر این متون و بسیاری از متون دیگر که حتی نام و نشانی از آنها برجای نمانده است، اکنون در دست بود، کار زبان‌شناسان و پژوهشگران برای فرهنگ‌نویسی بسیار هموارتر و دستیاب‌تر بود. با وجود این، سرمایه‌ای عظیم‌تر و غنی‌تر هم اکنون در دسترس پژوهشگران علاقه‌مند به فرهنگ و زبان تبری است و آن چند میلیون مردم گویشور است که به این زبان می‌اندیشند و سخن می‌گویند و تمام نیازها و دادوستدهای خود در عرصه‌های گوناگون را با این زبان برآورده می‌سازند. پس با داشتن چنین گنجینه گران‌بهایی، می‌توان با برنامه‌ریزی دقیق و صرف اعتباراتی مناسب و تشکیل گروهی منسجم از زبان‌شناسان و ادیبان و پژوهشگران علاقه‌مند، به روشی علمی نسبت به

تألیف و تدوین فرهنگ واژگان زبان تبری اقدام کرد.

کتاب فرهنگ واژگان تبری، با وجود امتیازات بسیاری که بر دیگر کارهای مشابه دارد، با عنایت به همان عوامل پیش‌گفته، خالی از نقصان و خطا نیست و جای آن دارد در ویراستی دیگر از آن، کامل‌تر و پیراسته‌تر از این عرضه شود. در ادامه به ذکر پاره‌ای از موارد مهم بسنده خواهیم کرد.

۳. ضرورت ریشه‌یابی و همانندیابی از دیگر زبان‌های ایرانی

در تدوین واژه‌های گویش‌های گوناگون ایرانی، تحقیق و بررسی هم‌ریشگی یا همانندی این واژه‌ها با دیگر زبان‌های ایرانی، به‌ویژه زبان‌های پهلوی، اوستایی و فارسی باستان، ارزش کار را از لحاظ مشخص نمودن سیر تحولات زبانی دوچندان می‌کند؛ کاری که دکتر کیا در واژه‌نامه تبری برای شماری از واژه‌های تبری در پیش گرفته بود. در فرهنگ واژگان تبری این کار فقط برای واژه‌هایی اندک صورت گرفته است و همانندی آنها با یکی از زبان‌های مزبور، به‌ویژه زبان پهلوی، به اختصار در ذیل مدخل مورد نظر به‌دست داده شد. برای نمونه به مدخل‌های «برادر»، «پدا» «پیدا»، «پمه» «پنبه»، «زنش» «بارندگی طولانی»، «شال» «شغال»، «کھو» «کبودرنگ» و «شائن» «باز کردن» رجوع شود.

۴. مدخل‌نویسی واژه‌ها

در تدارک فرهنگ واژگان تبری، تنوع گویش‌ها و لهجه‌ها کار برگزیدن واژه‌های مدخل را دشوار می‌سازد. در این‌گونه کارها که سعی در جامع و مانع بودن دارند، بهتر است در صورت دگرگونی ساخت و صورت واژه‌ای در گویش‌های متفاوت، حداکثر دو گویش را، به‌ویژه از گویش‌های شهرستان‌های مرکزی مازندران، که در بررسی‌های زبان‌شناختی مشخص شده است دگرگونی و انحراف زبانی کمتری نسبت به سایر گویش‌ها دارند، به‌عنوان گویش معیار برگزید و تفاوت‌های گویش‌های دیگر را با آنها برسنجید.

در فرهنگ واژگان تبری، دلیل مرجح شمردن گویشی بر دیگر گویش‌ها و مدخل شدن

واژه از آن گویش روشن نیست. در مقدمه کتاب آمده است که واژه‌های مدخل برحسب مناطق گوناگون، هرگاه در سه حرف نخست مختلف بودند تکرار شده‌اند (نک: مقدمه، ص پنجاه‌وشش). اما این نیز به قاعده و رسمی پایدار در کتاب درنیامده و در بسیاری از مواقع، واژه‌ای با تغییر یک یا دو حرف از حروف در سه حرف اول، در ردیف جدول واژه‌های پایه قرار گرفته است. برای نمونه، مدخل لاف زَئِن به معنی «لاف زدن» از دو گویش بهشهری و قصرانی، در دیگر گویش‌ها به‌ویژه در شهرستان‌های آمل، بابل و سوادکوه و قائم‌شهر، به‌صورت لاف بزَؤئِن متداول است. دلیل رجحان صورت لاف زَئِن بر لاف بزَؤئِن آشکار نیست. این مصدر در مدخل‌های دیگر هم به‌صورت‌های مختلف به‌کار رفته است؛ از جمله لا بَزُئِن، لاپ بَزُئِن، لاب بَزُؤئِن. نمونه‌ای دیگر، خیره بَئِن «خیره شدن» مدخل شده است، در صورتی که صورت‌های متداول‌تر آن، یعنی خیره / خِرِه بَئِن و صورت اسمی آن خِرِه به معنی مجازی «گستاخ، بی‌شرم و پررو»، مدخل پایه قرار نگرفته‌اند.

در پاره‌ای از موارد نیز مدخل‌ها، با اندک اختلاف معنایی، تکرار شده‌اند؛ مدخل‌هایی مانند تِج «تیز، برنده»، ساتریک «صاف صاف، لخت، کچل»، گهوجشمه «نام چشمه‌ای در بهشهر و خطیرکوه سوادکوه» و شال «شغال». گاه نیز ارجاعات مداخل به همدیگر واجد اشکال است؛ برای نمونه، مدخل دِمَس بون، «چوپان احشام بزرگ‌تر از برّه، گالش نگهدارنده گوساله که معمولاً از میان نوجوانان و جوانان انتخاب شوند» معنی شده است و در مدخل‌های دِمَس‌په به معنی «گالش جوان، مراقب گوساله» و دِمَس‌مار به معنی «گاوی که گوساله‌اش حدوداً دو سال سن دارد» به واژه دِمَس‌وان از گویش استرآباد غربی ارجاع داده شده است؛ در صورتی که این واژه خود مدخل نشده است. همچنین همان‌طور که در معنی دِمَس آمده است «گوساله یک یا دوساله»، دِمَس‌مار به معنی گاوی است که حدود یک‌سال از زاییدنش می‌گذرد و در نتیجه شیرش هم بسیار کاهش یافته است. در برابر مدخل اخیر، زامار به معنی «گاوی که تازه زاییده است» کاربرد دارد.

در فرهنگ واژگان تبری، برخی از صورت‌های امر و نهی افعال نیز مدخل و معنی شده‌اند که اگر اصرار بر آن است، باید همه این‌گونه صورت‌ها را در فرهنگ مندرج ساخت.

برای نمونه در این فرهنگ، واژه‌های نَکِف «نیفت»، نِیر «نگیر»، باخِس «بخواب»، بَیج «پخت کن، بپز»، بُوسِن «پاره کن»، بَی / بَیر / هَیر «بگیر»، تَش هاكِن «آتش بیفروز» و هِرس «بایست، نگهدار» به عنوان مدخل‌های پایه قرار گرفته‌اند. گاه صورت‌های گوناگون یک فعل امر نیز مدخل شده است؛ برای نمونه مدخل بَیخَر بدون ذکر معنی به بَخار ارجاع شده است. این مدخل هم خود معنی نشده است و در ذیل آن به مدخل باخار ارجاع شده است. مدخل اخیر معنی شده است «بخور، امر به خوردن». این مدخل هم در ادامه به بخور ارجاع شده است که به این شکل مدخل نشده است و ظاهراً همان صورت آغازین بَیخَر منظور است. به نظر واژه‌هایی از این دست در صورتی باید مدخل شوند که غیر از معنی اصلی، واجد معنی یا معانی دیگری نیز شوند. البته شاید مؤلفان این فرهنگ در وارد ساختن این گونه کلمات، نظر به بهره‌مندی غیرگوشوران این زبان داشته‌اند.

۵. معنی‌گذاری واژه‌های تبری

در معنی‌گذاری واژه‌ها، تشخیص نوع دستوری واژه مورد نظر بسیار حائز اهمیت است. در فرهنگ واژگان تبری، برخی اشتباهات در معنی‌گذاری واژه‌ها، که در گفتارهای پیشین نیز به برخی از آنها اشاره شد، ناشی از همین موضوع است. برای نمونه، واژه گِس «گردن، توجه کردن، گیسو» معنی شده است. این در صورتی است که این واژه اسم است و به تنهایی در معنی «توجه کردن» به کار نمی‌رود. در زبان تبری، گِس هِدائِن معادل «گردن نهادن» و کنایه از «اطاعت کردن؛ توجه و اعتنا کردن» است. در ضمن این ترکیب بیشتر به صورت منفی به کار می‌رود: گِس نِدائِن. پس با تفکیک معانی، باید مدخل گِس هِدائِن به فرهنگ مزبور اضافه شود. از همین مقوله است: خَشکِه سوت «سوختن اشیا، نباتات یا جانداران بی‌واسطه آتش و تحت شرایطی خاص». این معنی برای خَشکِه سوت بَیِن است و خَشکِه سوت باید «گیاه یا درخت سوخته و پژمرده در اثر گرما و بی‌آبی» معنی شود. نمونه دیگر: تُف تُف هاکردن «بیزاری از طعم غذا یا نوع خوراک» که باید «به نشانه بیزاری از چیزی آب دهان انداختن» معنی شود. در معنی دِسپوتِن، آمده است: «۱. چپاندن، چپانده، فروکرده؛ ۲. چاق

و پر از چربی». این واژه به معنی «فرو کردن، چپاندن، بلعیدن» است و معانی دیگر ذکر شده، مناسب واژهٔ دِسپوت است.

نمونه‌ای دیگر، مدخل چنگ است. برای این واژه این معانی ذکر شده است: «۱. فلج شدن و جمع شدن اعضای بدن در اثر گرفتگی عضلات؛ ۲. مجموعهٔ چنگال پرنده؛ ۳. پنجهٔ انسان و حیوان». این واژه به تنهایی در معنی نخست کاربرد ندارد. معنی مزبور برای این واژه در فرهنگ، مناسب برای چنگ بیّن است که در این فرهنگ به صورت چنگ بیین / چنگ بوئین مدخل شده است. چنگ در این معنی، صفت است و در حق کسی گفته می‌شود که اعضای بدن او در حرکت تعادل نداشته باشد و به سختی حرکت کند. این واژه بیشتر با واژه‌ای دیگر، یعنی چلیخ به کار می‌رود که در مجموع در توصیف کسی گفته می‌شود که از انجام دادن درست کارها ناتوان است. واژهٔ اخیر در این فرهنگ، جداگانه به تشدید لام آمده است به معانی «کنایه از بی‌دست و پا؛ افلیح؛ آدم درب‌وداغان». چنگ چلیخ / چنگ و چلیخ در این فرهنگ به صورت چنگ چلی «افلیح، کنایه از آدم بی‌دست و پا» ضبط شده است.

در این باره می‌توان نمونه‌های دیگر هم ذکر کرد. مدخل دم‌کشه اسم مصدر قلمداد و «آه سرد کشیدن» معنی می‌شود. در صورتی که مناسب این معنی، دم‌کشه بزوئن است که در فرهنگ نیامده است. مدخل دیگر، دمزه دمزه است که در معنی آن آمده است «کاری را از خستگی به دیگری واگذار کردن؛ آهسته‌کاری». این معانی از این عبارت به تنهایی مستفاد نمی‌شود. دمزه دمزه یعنی «آهسته‌آهسته، آرام‌آرام». این عبارت وصفی برگرفته از دم بزوئن = دم زدن به معنی کنایی «استراحت کردن» و «آسودن» است.

گاه در معنی برخی از واژه‌ها، بدون ذکر معنی اصلی، فقط به معنی مجازی و کنایی آنها بسنده شده است. البته گاه به مجازی یا کنایی بودن معانی هم هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. برای نمونه، عبارت دم - دوس (وبال - مزاحم) معنی می‌شود. این معنی کنایی است و معنی اصلی آن «بسته‌شده به دم» است. در مورد دیگر، مدخل دس بکت، «ازکارافتاده، وامانده» معنی شده و معنی اصلی آن، «ازدست‌افتاده» نیامده است. شاهد مثال دیگر، مدخل دنیال دکت است که «۱. عقب‌افتاده ذهنی؛ ۲. دوشیزه‌ای که به همراه عاشق از خانهٔ پدری

فرار کند» معنی شده است. معنی اصلی این عبارت یعنی «کسی که از دیگران در انجام دادن امری عقب افتاده است» در فرهنگ نیامده است. در معنی دوم هم در برخی مناطق، همراهِ دَکِیت به کار می‌رود. در برخی مدخل‌ها گاه ابتدا معنی مجازی و سپس معنی اصلی ذکر شده است: خِشکِ هایتین (۱). یگه خوردن؛ ۲. تعجب کردن؛ ۳. خشک شدن درخت یا گیاه». گاه معنی کنایی و اصلی جابه‌جا شده است؛ برای نمونه، مافور به معنی «پوزه حیوانات» است. مدخل مافور دَوستن (۱). ساکت کردن؛ ۲. به کنایه پوزه کسی را بستن» معنی شده است. این در صورتی است که معنی اول کنایی است و معنی دوم در معنی اصلی عبارت، البته با اصلاح آن بدین صورت «بستن پوزه حیوان» است.

در پاره‌ای از موارد، برای برخی از مدخل‌ها، معنی‌گذاری بهتری می‌توانست صورت گیرد یا معنی دیگری بر مدخل افزود؛ برای نمونه، عبارت دِگَن - دَسگا «دکان - مغازه» معنی شده است. این عبارت همان «دکان دستگاه» است که در فارسی هم مستعمل است. در ضمن جزء اول این عبارت، به صورت دیکون نیز گفته می‌شود. مدخل خرد هِدائین «خوراندن» معنی شده است. معنی این ترکیب، فراتر از «خوراندن» است و معنی کنایی آن «تلافی کردن» است. در معنی سره‌پیش آمده است: (۱). بیرون از خانه؛ ۲. نزدیک خانه» که بهتر بود معنی شود «حیات، جلوی خانه». نمونه دیگر، مدخل سَره‌کین است که در معنی آن آمده است: (۱). پر شدن، لبریز شدن؛ ۲. پی بردن، فهمیدن». معنی دیگر آن، «فراموش کردن (به‌ویژه هنگام شمارش اعداد)» است. برای مدخل بَرَسین معانی (۱). روانه کردن، فرستادن؛ ۲. رسیدگی کردن، انجام دادن؛ ۳. رسیدن میوه؛ ۴. رسیدن، به مقصد رسیدن» ذکر شده است. از دیگر معانی آن، «فرصت داشتن، فرصت کردن» است. در معنی مدخل خَوْر هایتین «پرسیدن» باید اضافه شود «خبر گرفتن». مدخل مین‌دله «از سمت داخل، درون» معنی شده است. یکی دیگر از معانی پرکاربرد آن، «زمان نزدیک» است. مدخل دَس بِلِشتی به معنی کنایی آن یعنی «دله‌زدی» آمده است. این یکی از معانی کنایی آن است؛ معانی دیگر آن، «طعم داشتن؛ ناخنک زدن به غذا» است.

از دیگر مداخل جالب توجه، مدخل مِر است که در معنی آن آمده است: (۱). مهر،

خدای خورشید، ذکر نام خدا؛ ۲. کنایه از کسی که کار را به‌کندی انجام دهد؛ ۳. برنج تارم». در معنی نخست این واژه چند نکته گفتنی است: «مهر» آن‌گونه که شرح آن در منابع، به‌ویژه در یشتهای اوستا و بندهشن آمده است، همان خدا یا ایزد خورشید نیست؛ دیگر آنکه این واژه به همان صورت «مهر» هم میان مردم مازندران کاربرد دارد و عبارت *مِر/ مهر* هاگردن کنایه از «بر زبان راندن نام خداوند و «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» گفتن (به‌ویژه هنگام ترس از چیزی یا گذشتن از مکان‌های ترسناک)» است. بنابراین *مِر* به‌تثایی افاده معنی «ذکر نام خدا» نمی‌کند.

۶. گستره واژه‌ها و ترکیبات زبان تبری

فرهنگ واژگان تبری با وجود آنکه نسبت به دیگر فرهنگ‌های تبری، کامل‌تر است، پاره‌ای از واژه‌ها و ترکیبات در آن وارد نشده است که در گفتارهای پیشین به برخی از آنها اشاره شد؛ در ادامه به مواردی دیگر پرداخته می‌شود: *تَن* ذکریدن «لباس پوشیدن»؛ *تَن* دَین «بر تن بودن لباس»؛ *مِن* هاگردن «میان کردن، وارد شدن، عبور کردن»، *مِلا* دیکون «مکتب‌خانه»؛ *دِم* کلی دَین «در لانه و پنهان بودن دُم؛ کنایه از مزور و فریب‌کار بودن، پنهان بودن برخی وجوه منفی شخصیتی یک فرد، تقریباً معادل آب زیر کاه بودن»؛ *هَجوش* دَکِتن، *هَجوش* بِمَونین «به جنب‌وجوش درآمدن؛ عصبانی شدن؛ به وجد آمدن»؛ *هَچلِخَس* «درهم و آشفته»؛ *دلنگون* / *دیلنگون* هایتن «به زمین افتادن، زمین خوردن». البته واژه *دلنگون* به‌تثایی دو بار با معانی نزدیک به هم مدخل شده است. واژه دیگر، *دَزوئِن* «انباشتن، پر کردن، چپاندن» است که در فرهنگ مزبور به‌صورت‌های دَزه «چپانده»، دَزه «پر، مالا مال، لبریز» و دَزن «بچپان، فروکن، پرکن» آمده است.

از دیگر واژه‌هایی که در برخی از مناطق مرکزی مازندران، برخلاف ساخت دستوری شایع، رواج دارد، دو واژه *بَتمِبه* و *بَشینِه* است. این دو واژه هرگاه تکیه بر هجای اول آنها باشد، به ترتیب به معنی «نمی‌توانم» و «امکان‌پذیر نیست» است و هرگاه تکیه بر هجای دوم آنها باشد، به معنی «می‌توانم» و «امکان‌پذیر است» به‌کار می‌رود.

نکته دیگر در این موضوع، ضرورت تبیین و بسط معنی یا معانی برخی از واژه‌ها در قالب ابیات یا جملات کوتاه است. هرچند از متون قدیم تبری آثار چندانی در دست نیست، در چند دهه اخیر، کتاب‌های منثور و منظوم بسیاری به زبان تبری به نگارش درآمده یا تعدادی واژه‌های تبری در شعر فارسی شاعرانی چون نیما یوشیج و سلمان هراتی راه یافته است و جای آن دارد همچون رویه مرسوم دیگر فرهنگ‌ها، در فرهنگ‌های واژگان تبری نیز دست‌کم برای پاره‌ای از مداخل خاص، از متون مکتوب موجود یا از مثل‌های رایج بین مردم شاهد مثال آورده شود. برای نمونه، از این دست جملات کوتاه مثل گونه زیر را که بسیاری از مردم مازندران بی هیچ تکلفی آنها را در گفت‌گوهای روزمره‌شان به کار می‌برند، می‌توان در ذیل برخی مدخل‌ها آورد:

۱. آدم دل خَش بُوئه، خِنه کیلی پِشت بُوئه

آدمی دل خوش باشد، خانه او بر پشت لانه مرغان باشد. در تأکید بر مقدم داشتن رضایت خاطر و خرسند بودن به داشته‌هاست و اینکه الزاماً این موضوع با مال و مکننت فراوان به دست نخواهد آمد.

۲. آسمون ونه لا هسه، زمین ونه زیرانداز

آسمان لحاف، و زمین زیرانداز اوست. وصف حال کسانی است که از مال دنیا نصیبی ندارند و بی‌اعتنا به آن، سرخوشانه زندگی می‌کنند.

۳. اسب خوب، شه جو ره زیاد کِنده

اسب خوب جو خود را زیاد می‌کند. هرکسی با انجام درست کارها و وظیفه‌شناسی، می‌تواند محبوبیت خود را نزد دیگران افزایش دهد.

۴. اسب پیغوم په، جو نَخَرنه

با پیغام فرستادن، اسب جو نمی‌خورد. در تأکید بر انجام دادن امور بدون واسطه و به صورت مستقیم است؛ کارها با واسطه به سرانجام مطلوب نمی‌رسد.

۵. آش ره کِشِمْبه، پلنگ ره دار کِمِبه

خرس را می‌کشم و پلنگ را بر دار می‌کنم. وصف حال آدمیان لاف‌زن و خودستایی است که در عمل ناتوانند.

۶. بَیْتِه خَرَوِزِه نَصِیْبِ شَالِه

خریزه پخته نصیب شغال است. تأکید بر آن دارد که در اکثر مواقع، چیزهای خوب برحسب اتفاق نصیب افراد ناشایست می‌شود.

۷. بَدِیِه حَلِیْمِه جُو خَرْدِه، نَدَوْنَسِه جُوْسَه خَرْدِه یا سُوْسَه خَرْدِه

دید که حلیمه جو می‌خورد، اما نمی‌دانست که آن را می‌جویید و می‌خورد یا خُرد و نرم می‌کرد و می‌خورد. در اشاره به آن دسته از مردمانی است که تقلید کورکورانه و بی‌اساس از اعمال دیگران می‌کنند و به عواقب کار نمی‌اندیشند، مانند آن حکایت معروف در مثنوی معنوی مولوی!

۸. تا ظَهْر وَرِه اِزْآلِ وَنَسْمِه، بَعْدَازْظَهْر لُوش، وَنِه جِیْکِ دَرِنَمُو

تا هنگام ظهر خیش و بعدازظهر هم ابزار مسطح‌سازی زمین بر او می‌بستم، دم بر نمی‌آورد و اعتراضی نمی‌کرد. حکایت از انسان‌های سخت‌کوش و بی‌مدعاست.

۹. تَازِه تِه جُو دَیْسَه؟

اکنون جو تو آب به خود گرفت و آماده استفاده شده است؟ در تعریض به کسانی است که هیچ شتابی در انجام دادن امور ندارند و با تأخیر بسیار، کارهای خود را انجام می‌دهند.

۱۰. تِه کِلِفْتِ رَسِن و اَمِه نَازِکِ گِرْدِن

طناب کلفت تو و گردن نازک ما! کنایه از مطیع و متقاد بودن فرد است.

۱۱. جَایِ نَآخِسِنِه وَنِه پَلی مال او بُوْرِه

جایی نمی‌خواهد که در بستر او آب نفوذ کند. حسب حال کسی است که بسیار حسابگرانه و با دقت کار می‌کند تا ضرر و زیانی متوجه جانب او نباشد.

۱۲. خَمِیْرِ کِه شَل بَیْه، گِنِه لَآکِ او پَس دِنِه

وقتی خمیر شل شد، می‌گوید ظرف خمیر، آب پس می‌دهد. این مثل برای کسانی است که سبب انجام نشدن یا خراب شدن کار را به گردن دیگران می‌اندازند و مسئولیت نمی‌پذیرند و به نوعی در توجیه موضوع هستند.

۱۳. خنده نَزِنِ کَسُونِ رِه، سَر شُونِه تِه وَچون رِه

دیگران را به عیب و نقصی که دارند، تمسخر نکن، این عیب و نقص گریبان‌گیر فرزندان تو هم خواهد شد. در این عبارت خواسته می‌شود ضمن پرهیز از غرور و کبر بیجا، از برشمردن عیب و نقص دیگران و تمسخر کردن آنان باید برحذر بود، چه بسا روزی خود یا فرزندان تو به آن گرفتار شوی.

۱۴. دریای او تا وَنِه لینگِ کابه

آب دریا [با همه عظمتی که دارد] تا پاشنه پای اوست. در اشاره به افرادی است که بی‌محابا و جسورانه و با آرامش خیال دست به اقدام می‌زنند و خطرپذیری آنان در انجام دادن امور بسیار زیاد است.

۱۵. شالِ دَس و گو بَیتم

دست شغال و شکمبه گاو! هرچیزی را به هرکسی نمی‌توان سپرد، باید جوانب کار را سنجید و به اهل آن واگذار کرد تا در معرض تلف قرار نگیرد.

۱۶. عاقل به اشاره، جاهل به تُوَرِپِشْتی

عاقل به اشاره و نادان به ضربت پشت تبر. انسان‌های عاقل با یک اشاره درمی‌یابند و به سرمنزل مقصود می‌رسند و راه را از بیراه تشخیص می‌دهند، اما انسان‌های نادان را باید با زور و تحکم بسیار، بر سر راه آورد.

۱۷. گو تا شه شاخ رِه نَوینه، شوچَر نَشُونِه

گاو تا شاخ خود را نبیند، شب‌هنگام به چرا نمی‌رود. فرد تا توانایی خود را نبیند، به کارهای خطیر و مهم نخواهد پرداخت.

۱۸. نا بالا دار داشته، نا پایین دارسایه

نه درختی بر سر خود داشت و نه سایه درختی در پایین. کنایه از بی‌کسی و ناداری فرد است.

۱۹. هرکی بَخَرده امه پلاره، تَب بَزو بَیته امه کِلاره

هرکسی پلوی ما را خورد، بعد از آن کلاه ما را هم برداشت. کنایه از قدرناشناسی و بی‌نمکی افراد است.

۲۰. همسایه دَوّه، دارا باشه، نصارا باشه

همسایه باشد، چه دارا باشد چه نصارا. در تأکید بر ضرورت داشتن همسایه است فارغ از اینکه بر چه دین و مسلکی باشد.

۷. واژه‌های فارسی در زبان تبری

زبان فارسی به واسطه زبان رسمی کشور بودن و متون بی‌شماری که به این زبان به نگارش درآمده است، همواره بر دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی سایه افکنده و بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات این زبان در دیگر گویش‌ها راه یافته و متداول شده است. زبان تبری نیز از این قاعده مستثنی نیست و در طی سده‌های گذشته، به ویژه در چند دهه اخیر با گسترش رسانه‌های گوناگون، بسیاری از واژه‌های فارسی را به خود پذیرا شده است. ورود این دست واژه‌ها در فرهنگ واژگان دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، زمانی جایز است که در صورت واژه تغییرات آوایی و دستوری رخ داده یا آن واژه به معنی دیگری کاربرد داشته باشد؛ در غیر این صورت، ضرورتی به ذکر واژه‌های فارسی و معنی آنها نیست.

در فرهنگ واژگان تبری، پاره‌ای از واژه‌های فارسی بی‌آنکه تغییری در صورت آوایی و دستوری و معنای آنها رخ داده باشد، مدخل شده است. برای نمونه می‌توان به مدخل‌های خرابه، خرت‌وپرت، دغلباز، دمدمی، دمرو، زمین‌گیر، ساختن، ساخت‌وپاخت و سگرمه اشاره کرد. برخی از این واژه‌ها، کمتر به‌تنهایی کاربرد دارد و همراه با هم‌کردی دیگر به‌کار می‌رود. همان مدخل دمرو، به‌اشتباه «کسی که با صورت روی زمین افتاده یا خوابیده باشد» معنی شده است. این واژه بیشتر با هم‌کرد دکتین کاربرد دارد و به معنی «روی سینه و شکم خوابیدن یا دراز کشیدن» است. بنابراین مدخل مزبور باید به‌صورت‌های دمرو دکتین و دمرو دکت اصلاح شود. معنی مدخل اخیر همان است که در فرهنگ برای دمرو ضبط شده است.

۸. واژه‌های عربی در زبان تبری

زبان عربی با توجه به پاره‌ای مسائل اعتقادی و تاریخی، نسبت به سایر زبان‌های غیرایرانی، بر

زبان تبری بیشتر تأثیرگذار بوده و بسیاری از واژه‌های آن در زبان تبری وارد شده است و مردم نیز در نوشته‌ها و ارتباطات کلامی خود از آنها استفاده می‌نمایند. در این میان نکته حائز اهمیت آنکه این دست واژه‌های عربی، کمتر به همان صورت متداول در زبان عربی، بین مردم رایج است؛ در واقع، دستگاه آوایی و صرفی این واژه‌ها با تغییراتی همچون قلب و ابدال و حذف مواجه شده یا با همراهی پیشوند یا پسوند یا همکردی از افعال تبری کاربرد یافته است. این دامنه تغییرات گاه به حدی است که شاید در ابتدا مخاطب ناآشنا گمان عربی بودن آنها را ندهد. در تدوین و نگارش فرهنگ واژگان تبری، ضرورت دارد به این دست واژه‌های عربی هم پرداخته شود؛ همان‌طور که در فرهنگ‌های فارسی نیز حسب ضرورت بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات عربی وارد شده‌اند.

در مقدمه فرهنگ واژگان تبری، آمده است که کلمات بیگانه از عربی، روسی، فرانسوی، انگلیسی و ترکی در فرهنگ وارد نشده است و در ضمائم جداگانه خواهد آمد (نک: ص پنجاه و هفت). اما با توجه به گستره حضور واژه‌های عربی در زبان تبری، باید آن دسته از واژه‌هایی که از صورت اصلی خود خارج شده‌اند در فرهنگ‌های تبری مدخل و ضمن به دست دادن صورت درست آنها در زبان مادر، معنی آنها نیز درج شود. در همین فرهنگ مزبور نیز علی‌رغم آنچه در مقدمه گفته شد، برخی از واژه‌های عربی راه یافته است و گزیری از آن نیست؛ از جمله مدخل‌های زیر:

آزا «عزا؛ پیشوند نوعی نفرین». «تال جامع علوم انسانی»
آزا بخارد «نوعی نفرین که به هنگام خشم از حیوانات گفته می‌شود»؛ به معنی «روز عزا کشته شوی».

تَسبِی «رقابت، چشم‌هم‌چشمی». این واژه همان تَعَصَّب عربی است که در مازندران بیشتر به صورت تَصَّب و تَصَّب ها کردن کاربرد دارد.

تَمثال «مثال، مانند». این واژه بیشتر به صورت تَمثال بیاردن به معنی «مثال آوردن، مثل زدن، ضمن گفت‌وگو داستانی بیان کردن» کاربرد دارد.

خِر «سود، بهره، خیر». از دیگر معانی آن «صدقه و کمک مالی» است. این واژه همان

خَیرِ عربی است که با توسّع معنایی، به صورت‌های خَیرِگیر (گدا، فقیر) و خَیرِ بَدین (خیر دیدن، به سعادت و موفقیت رسیدن) هم آمده است.

خِراخِش (به نیکی، به سلامتی، به خوبی).

خِراخِشی (به سلامتی، به مبارکی، به خوشی). این مدخل و مدخل پیشین، همان است که در فارسی خیر و خوشی گفته و نوشته می‌شود. جزء نخست این عبارت، همان خیر عربی است. خِش خَیر (خوش خبر). خبر عربی است که در مازندران بیشتر به صورت خَور کاربرد دارد. البته به این صورت هم در فرهنگ مدخل شده است.

خِش قول (خوش قول).

ساتور (ساطور).

صِرافَتِ دَرشِین (از توجه خارج شدن). صِرافَت به تنهایی و همراه با افعال دیگر نیز به کار می‌رود، مانند به صِرافَتِ دَکِین (به صرافت افتادن).

صُب / صِوی سَر / صِوایی (بامداد). این واژه که به صورت صِواحی هم کاربرد دارد، همان صباحی عربی است.

صِغِه (ازدواج محدود و مقطع، صیغه).

صَف (سستی، ناتوانی، غش). این واژه که به صورت ضاف هم در برخی نواحی متداول است، همان ضَعَف عربی است. هم‌کرد فعلی آن، ها کردن است.

قایدِه (اندازه). این واژه همان قاعده عربی است که به یکی از معانی خود یعنی، «اندازه و هم‌سنگ و هم‌شأن کسی یا چیزی» به کار می‌رود.

قایم (۱. سفت و سخت، دیرشکن، استوار؛ ۲. سمج؛ ۳. پنهان).

قِت (زور، قوت). ذیل این مدخل باید اضافه شود: قِت هایتن «انجام دادن کاری در توان کسی بودن».

مِبارِکا / مِوارِکا (مبارکی، فرخندگی).

مِباشِر / مِواشِر (پیشکار، مباشر).

ماتمی (نوعی نفرین به حیوان به این معنی که تو را در ماتم و عزای صاحبت بکشند). به

اشتباه شبه‌جمله دانسته شد که درست آن ماتمی بخرد است.
مَشْبِه «مشربه، ظرفی برای حمل شیر و آب و دیگر مایعات، تنگ بزرگ». این واژه که صورت دگرگون‌شده مشربه عربی است، به صورت مَشْوِه هم به کار می‌رود.
مِفْتِلا تحریف واژه مبتلا «گرفتار» است.
مِقَر / مافرِمُوئن «اقرار کردن». این واژه همان مُقَرَّ عربی است.
مِقَر هایتن «اقرار گرفتن».
مِقراض «قیچی». این واژه در برخی از نواحی با قلب حروف، به صورت مرقاض تلفظ می‌شود.

مَلِكْمِيت «عزراییل». همان ملک‌الموت عربی است.
مَلْهَم «مرهم». به صورت مَلْهَم هم تلفظ می‌شود.
مِواجِب «دستمزد». در عربی مِواجِب و وَجِيبَه به معنی «حقوق، اجرت، مزد یا روزی مشخص هر فرد در مدت معین» است.

در مجلد پنجم فرهنگ هم ضمن مقاله‌ای کوتاه با عنوان «برخی واژگان دخیل عربی در زبان تبری»، پاره‌ای از واژه‌های عربی به قلم ابوالحسن واعظی مندرج شده است. در ادامه، صرف نظر از واژه‌های عربی در مقاله مزبور، به برخی از واژه‌های عربی که در زبان تبری کاربرد بسیار دارند و جای آنها در این فرهنگ خالی است، اشاره می‌شود:

إتات / إطاعت «اطاعت»؛ اِسْتِقبال «اِسْتِقبال»؛ اِشاره و اِما «اشاره و ایما»؛ بَزَّت هاگردن «بی‌عزت کردن، بی‌آبرو کردن»؛ یلا «بلا»؛ به تک سَقَر: در مقام نفرین، خواسته می‌شود مخاطب در ته دوزخ جای گیرد. البته غالباً بی‌آنکه معنی عبارت بدین صورت ایفاد شود، در مواقع بی‌اعتنایی گوینده نسبت به موقعیتی و مساوی بودن به وقوع پیوستن یا نپیوستن امری گفته می‌شود؛ تَخِر / تَأخِر «تأخیر»؛ تِصَادُف «تصادف»؛ تِقاص «تقاص»؛ تِلَاطِم «تلاطم»؛ حِپس «حفظ»؛ ذلیل بیشتر در مقام نوعی نفرین، به صورت ذلیل بَمِرِد و ذلیل بَیسی کاربرد دارد؛ ذِهم «ذهن»؛ سَطْمِه «صدمه»؛ سَفِر «سفر»؛ سَنِه «سنه»؛ سَاف «سرف»؛ سَاف «سرف»؛ صُنَعَت «صنعت»؛ فن و حرفه»؛ به صورت صُنَعَت کار هم متداول است؛ طَم «طعم»؛ طام «طعام»؛

عِب «عیب»؛ غَلِط «غَلَط»؛ قَطِيفَه «قَطِيفَه»؛ نوعی پارچه»؛ قِمِت «قیمت»؛ مِجْلِس «مِجْلِس»؛ مُخَصِّل «دانش‌آموز»؛ مَخْسَرَه «مسخره»؛ مَخْمَخَه «مَخْمَصَه»؛ گرفتاری، سختی»؛ مِساْفِر «مُساْفِر»؛ مُسْتَمْسِك «مُسْتَمْسِك»؛ دستاویز، بهانه»؛ مُضْمَحِل «مُضْمَحِل»؛ در عربی بیشتر به معنی «نیست و نبود» و در تداول مردم مازندران به معنی «بسیار خسته و کم‌توان» است. مَطَّل «مُعْطَل»؛ مِفْلِس «مُفْلِس»؛ مِلاْحِظَه «مِلاْحِظَه»؛ مِلاِیْم «مِلاِیْم»؛ از میان معانی گوناگون این واژه در عربی و فارسی همچون موافق، مناسب، سازگار، آهسته، شخص نرم‌خو و نرم، در زبان تبری بیشتر به معنی «نرم» کاربرد دارد؛ مُمَيِّز: در معنی «تشخیص‌دهنده نیک از بد»، بیشتر برای نوجوانان و جوانانی به کار می‌رود که به آگاهی لازم در تشخیص نیک از بد دست یافتند؛ نَفَق «نَفَخ»؛ نَوِوت «نَوِیت».

۹. درج اعلام کسان و جای‌ها

ضرورت تدوین و تألیف فرهنگ اعلام بر کسی پوشیده نیست و باید فهرست اعلام دست‌کم در دو سطح کسان و جای‌ها استخراج و با شرحی مناسب در دسترس مخاطبان قرار گیرد. در فرهنگ واژگان تبری، نام برخی از شخصیت‌ها و شهرها و مکان‌های مهم و نام آن دسته از روستاهای مازندران که دارای ریشه تبری و برخی ملاحظات تاریخی بودند، درج و با توضیحاتی گاه در حد چند کلمه و گاه در حد چند جمله همراه شده است. از این دست اعلام می‌توان به محمد بن جریر طبری، مختومقلی، مسته‌مرد، نیما، باو، باوندیان، پریم و مسجد جامع ساری اشاره کرد. بی‌گمان در این روش کار، آگاهی و علاقه‌مندی مؤلفان به مناطق و شخصیت‌های خاص، بسیار تأثیرگذار است. پیشنهاد می‌شود با گسترده‌تر کردن دایره شمول اعلام و کامل‌تر کردن فهرست آنها، در مجلداتی جداگانه عرضه شوند.

۱۰. نتیجه‌گیری

با وجود کارهای صورت‌گرفته درباره زبان تبری، هنوز راه‌های نرفته بسیار است و ضرورت دارد با همراهی جمعی از زبان‌شناسان و ادیبان و صاحب‌نظران اهل فن، نسبت به تدوین و

معنی‌گذاری دقیق واژه‌ها و ترکیبات همراه با ذکر شاهد‌های مناسب چه از متون نظم و نثر قدیم و چه از آثار شاعران و نویسندگان معاصر و چه از مثل‌ها و جملات حکیمانه‌ای که در افواه مردم ساری و جاری است، اقدام شود.

یکی از آخرین آثار درخصوص واژه‌ها و ترکیبات زبان تبری، کتاب پنج‌جلدی فرهنگ واژگان تبری است که از حیث شمول واژه‌ها و ترکیبات تبری متداول در مناطق مختلف تحت نفوذ این زبان و دربرداشتن نمایه‌های گوناگون و تصاویر مناسب و پاره‌ای مقالات تحقیقی درباره فرهنگ و زبان مردم مازندران نسبت به دیگر کارها در این حوزه بسیار کامل‌تر است. اما به سبب تنوع گویش‌ها در مناطق گوناگون و کمبود منابع مکتوب معتبر و نیز همراهی نکردن گروهی زبان‌شناس و فرهنگ‌نویس اهل فن کارآزموده، این کتاب را نیز همچون بسیاری از دیگر فرهنگ‌هایی که برای زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فراهم آمده، دستخوش پاره‌ای از اشکالات فنی، زبانی و معنایی کرده است. بی‌گمان این کتاب می‌تواند در ویراستی دیگر، با بهره‌مندی از روشی دقیق‌تر در امر فرهنگ‌نویسی و با حذف برخی مدخل‌ها و افزودن دیگر مدخل‌های لازم به آن همراه با شاهد کوتاه، بسیار کارآمدتر و جامع‌تر از پیش در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

منابع

کیا، صادق، ۱۳۲۷، واژه‌نامه تبری، تهران.
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایه جامع علوم انسانی